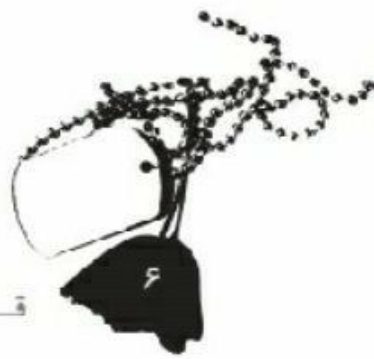


قصه عاشقان

دعوت به نماز در سیره شهیدان

www



نماز، بی بهانه!

شهید مهدی زین‌الدین را چه در زمان حیات دنیایی‌اش و چه در خاطرات بعد از شهادتش، به تقید به نماز اول وقت می‌شناسند. او به نماز عشق می‌ورزید و موقعی که وقت اذان می‌شد از مهم‌ترین کارهای خود دست می‌شست و در هر نقطه‌ای که بود به نماز می‌ایستاد.

مهدی زین‌الدین، فرمانده دلاور لشکر ۱۷ علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام، در سخنرانی‌هایش از نیروهای خود دعوت می‌کرد به نماز اول وقت و جماعت اهتمام بیشتری داشته باشند. به طور معمول، جلساتی که با فرماندهان داشت، طولانی می‌شد و به وقت اذان می‌رسید. برای همین بعضی نیروها بهانه می‌آوردند که ممکن است به نماز جماعت نرسند و بهتر است هرکس نماز خودش را بخواند.

مهدی زین‌الدین برای این موضوع فکری کرد. او با یکی از روحانیان حاضر در لشکر هماهنگ کرد تا به محض آغاز اذان و اتمام جلسه، خودش را به اتاق جلسات برساند و نماز جماعت را همان جا برای فرماندهان و مسئولان اقامه کند. این طوری دیگر کسی نبود که از نماز جماعت جا بماند.^۱

۱. به نقل از: هم‌رزم شهید مهدی زین‌الدین، آرشیو خاطرات کنگره سرداران شهید استان قم.

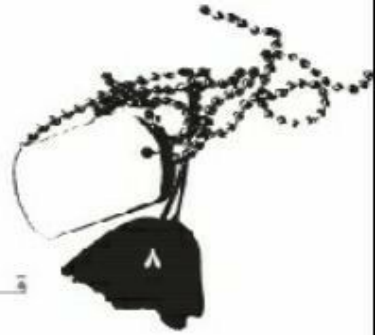


دعوت به نماز در سیره شهیدان

گردان عاشورایی

در «بهمن شیر» سردی هوا تا حدی بود که سرما تا مغز استخوان نفوذ می کرد. چند روز در روشنی هوا در بهمن شیر غواصی کردیم و بعدش همه آموزش‌ها به تاریکی شب منتقل شد. نماز مغرب و عشا را که می خواندیم، شام مختصری می خوردیم و می زدیم به آب. دو طرف بهمن شیر غواصی می کردیم و آموزش می دیدیم. یک ساعت مانده به نماز صبح کارمان تمام می شد؛ آن وقت در مسجد گردان جای سوزن انداختن نبود. گردان ۴۱۰ به نماز شب می ایستاد. اگر ناآشنا بودی، گمان می کردی نماز جماعت می خوانند. حاج احمد متوسلیان در انتهای مسجد جای مخصوص به خود داشت. فرش را کنار می زد و روی خاک‌ها می نشست، گردن کج می کرد و نماز شب می خواند. انگار نه انگار این همان آدمی است که تا ساعتی قبل با آن هیبت مردانه کنار ساحل قدم می زد و ضعف‌هایمان را تذکر می داد.

دعا، زیارت و نماز شب برنامه اصلی کارمان بود. وقتمان را با نماز اول وقت تنظیم می کردیم. حاج احمد روی نماز شب نیروها حساس بود. افتخار می کرد همه گردانش نماز شب می خوانند. خودش هم مقید بود.^۱



تماسی از طرف خدا!

بحث‌ها حسابی داغ شده بود و با قدرت و جدیت ادامه داشت. ناگهان شهید رجایی رو کرد به حاضران و برای آنکه اهمیت موضوع مورد نظرش را اثبات کند، پرسشی را طرح کرد:

اگر الان به من اعلام کنند که از طرف مقامات بالا تماس گرفته‌اند و من برای کار مهمی باید بیست دقیقه با آنان مکالمه کنم، شما اجازه می‌دهید جلسه را موقتاً ترک کنم و دوباره برگردم؟ همه با تعجب جواب دادند: این چه فرمایشی است جناب نخست‌وزیر! شما اختیار دارید. خوب کار مهمی است لابد، بروید جواب تماس را بدهید؛ بعد ما در خدمت شما هستیم.

شهید رجایی لبخندی زد و گفت: الان دستگاه بیسیم الهی (اذان) خبر داده وقت ادای فریضه ظهر است. ما الان باید این مأموریت را انجام بدهیم و آن را مهم‌ترین کار خود بدانیم. رجایی این حرف را زد و بلند شد و به نماز ایستاد. دیگران هم پشت سر او به نماز ایستادند.^۱



دعوت به تمار در سیره شهیدان

خادم خدا

مسجد آبادی نه امام جماعت داشت و نه نماز جماعت در آن اقامه می‌شد. عبدالحسین برونسی کاری به این حرف‌ها نداشت. خودش راه می‌افتاد و به مسجد می‌رفت. گاهی فقط خودش بود و خدای خودش؛ اما چراغ مسجد روشن می‌شد. عبدالحسین گوشه‌ای می‌ایستاد و با خدا به راز و نیاز می‌پرداخت.

شور و حالش در نماز تماشایی بود. من گاهی کشیک می‌کشیدم، فقط برای اینکه او بیاید، گوشه‌ای بایستد و قامت ببندد. آن وقت تماشای حال و هوای او لذتی وصف‌ناشدنی داشت. باز بودن در مسجد و روشن بودن چراغ آن، بعضی وقت‌ها عده‌ای را کنجکاو می‌کرد و به آن سمت می‌کشاند. گاهی چند نفری آستین بالا می‌زدند و رضوی می‌ساختند و به نماز می‌ایستادند.

عبدالحسین خودش را با نماز وفق داده بود. فرقی هم برایش نمی‌کرد؛ وسط عملیات و آتش دشمن وقتی می‌فهمید وقت نماز شده، بی‌اعتنا به آنچه دوروبرش می‌گذرد، به نماز می‌ایستاد. نماز خواندنش طوری بود که انگار کاری مهم‌تر از آن ندارد.^۱

۱. سید عاکفه خاک‌های نرم کوشک، ص ۳۴؛ سیدعلیرضا مهرداد، کلمو، ص ۱۲۰ و ص ۱۵۷.



حرف آخر

تقیّد عبدالحسین برونسی به نماز اول وقت، بقیه را هم ترغیب می‌کرد تا دست از کارهایشان بکشند و نماز بخوانند. این روش تبلیغ غیرمستقیم او بود؛ ولی از تذکر مستقیم و البته دوستانه هم غافل نمی‌ماند. به رفقا و دوستانش با مهربانی یادآوری می‌کرد نماز اول وقت را فراموش نکنند و از ثوابش محروم نمانند.

پایم تیر خورده بود و لنگان‌لنگان به عقب برمی‌گشتم. سر چهارراه خندق، عبدالحسین را دیدم. وضعیتم را که دید گفت: کمی دیگر به عقب بروی بچه‌های امدادگر را می‌بینی. آنان به تو کمک خواهند کرد.

تشکر کردم. هنوز چند قدمی دور نشده بودم؛ مکئی کرد و پرسید: نمازت را خوانده‌ای؟! برایم جالب بود که زخمی شدن و خونریزی پایم را عذری برای تأخیر در نماز نمی‌دانست. گفتم: هنوز نه.

توصیه کرد: اول نمازت را بخوان بعد برو عقب.

این آخرین جمله‌ای است که از شهید برونسی به یادگار دارم. به اورژانس که رفتم خبر شهادتش را آوردند!



دعوت به نماز در سیره شهیدان

فرود برای معراج

سوار بر هلیکوپتر، در آسمان کردستان بودیم. دیدم صیاد مدام به ساعتش نگاه می‌کند. وقتی علت کارش را پرسیدم، گفت: الان موقع نمازه. بعدش هم به خلبان اشاره کرد که همین جا فرود بیا!

خلبان گفت: این منطقه زیاد امن نیست؛ اگه اجازه بدین تا مقصد صبر کنیم. گفت: اشکالی نداره؛ ما باید همین جا نماز بخونیم! هلیکوپتر نشست. صیاد با آب قمقمه‌ای که داشت، وضو گرفت و به نماز ایستاد؛ ما هم به او اقتدا کردیم.^۱



همه کار بر مدار نماز

خیلی از قدیمی‌های جنگ، از شهید صیاد شیرازی به‌عنوان پایه‌گذار نماز اول وقت در بین فرماندهان ارتش جمهوری اسلامی یاد می‌کنند. حتی هم همین است. ایشان در مهم‌ترین جلسات نظامی وقتی متوجه وقت نماز می‌شد، جلسه را به‌طور موقت خاتمه می‌داد، وضو می‌گرفت و به نماز می‌ایستاد. این حرکت ایشان باعث می‌شد سایر فرماندهان هم به اقامه نماز اول وقت، دقت و اهتمام بیشتری از خود نشان بدهند. آنان نیز نه‌تنها خودشان وضو می‌گرفتند و پشت سر صیاد می‌ایستادند، بلکه این روش شهید صیاد را در یگان‌های خود و در جلسه با فرماندهان رده‌های زیردست خویش تکرار می‌کردند.^۱

.....
۱. برگرفته از: احمد دهقان، تاکتیک‌های جنگ



دعوت به نماز در سیره شهیدان

حرکت در مسیر نماز

شهید صیاد شیرازی علاوه بر اینکه خود به نماز اول وقت اهتمام داشت، در ترویج نماز اول وقت نیز کارهای مهمی انجام می داد. یکی از آن کارها دستور ایشان برای تنظیم برنامه حرکت قطارهای ارتش با وقت اذان بود. امیر سرافراز ارتش حزب الله دستور داده بود قطارهای حمل نیرو، طوری حرکت خود را برنامه ریزی کنند که ابتدای اذان و در وقت نماز در یکی از ایستگاه‌های بین راهی باشند و بتوانند توقف کنند. این اقدام برای نیروها و سربازها جالب توجه بود و اهمیت نماز اول وقت را به آنان یادآور می شد.^۱



حرف حساب!

یک روز در یکی از قرارگاه‌ها شهید صیاد شیرازی از من پرسید فلانی، میزان شرکت رزمنده‌ها در نماز جماعت به چه صورت است؟ من به ایشان گفتم بیشتر رزمنده‌ها در نماز جماعت ظهر و عصر، و مغرب و عشا شرکت می‌کنند؛ ولی تعداد شرکت‌کنندگان در نماز جماعت صبح کم است.

در این زمان شهید صیاد به من گفت به همه اعلام کن فردا قبل از اذان صبح در حسینیه حاضر باشند، و من این کار را کردم.

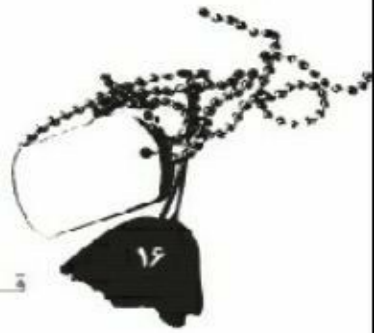
صبح همه در حسینیه حاضر شدند و شهید صیاد بلند شد و گفت: برادران، شما به دستور من که یک سرباز کوچک جبهه اسلام هستم، قبل از اذان صبح در حسینیه حاضر شدید؛ ولی به امر خدا که هر روز صبح با صدای اذان شما را به نماز جماعت می‌خواند، توجه نمی‌کنید!



عطر نماز را فراگیر می‌کرد

شهید حسن آبهشناسان، ارتشی زمان طاغوت بود؛ اما از عمق جان به اسلام و انقلاب اسلامی ایمان داشت. او که در زمان دفاع مقدس، فرماندهی نیروهای ویژه ارتش را بر عهده داشت، علاوه بر آموزش‌های مخصوص نظامی، بر ابعاد روحی و معنوی نیروهای تحت امر خود هم تأثیر می‌گذاشت.

شهید آبهشناسان نیروهایش را به نماز اول وقت و جماعت تشویق می‌کرد. بعد از نماز هم مثل انسانی عادی و بی‌هیچ ادعایی کنار نیروهایش می‌نشست و دستور می‌داد سفره ناهار را در نمازخانه پهن کنند تا همه نیروهای ارتش در کنار هم و به صورت یکسان غذا بخورند. این رفتار او در ارتش باعث جذابیت بیشتر شخصیت بزرگ و ساخته‌شده این مرد خدا می‌شد. آنانی که ارتش زمان شاه را دیده بودند، اصلاً برایشان قابل تصور نبود که روزی در بین نیروهای ارتش ایران، فرهنگ برادری حاکم شود و فخرفروشی و برتری‌جویی کنار رود.^۱



شیدای وصال

قرارگاه کمیل که تشکیل شد، آبشناسان در کنار امیر سپهبد علی صیاد شیرازی به آنجا رفت. در آن زمان هنوز با گروه موتورسوارها کار می‌کرد و معمولاً برای شناسایی همراه آنان به قلب دشمن می‌زد.

محل استقرار ما جزیرهٔ مجنون بود. یک شب متوجه شدم شهید آبشناسان در سنگر نیست. نگران او شدم و خواستم سروگوشی آب دهم. آهسته از سنگر بیرون آمدم و شبحی را از دور دیدم. خود را به او رساندم و متوجه شدم آبشناسان در دل آن صحرا رو به قبله نشسته و اشکریزان از خدا طلب شهادت می‌کند.

یاد آن فرمایش شهید مطهری افتادم که می‌گفت: کسی که عاشق شد، خود را رها می‌کند. در یک لحظه دیدم که شهید آبشناسان خود را رها کرده و می‌رود که به خدا پیوندد.^۱

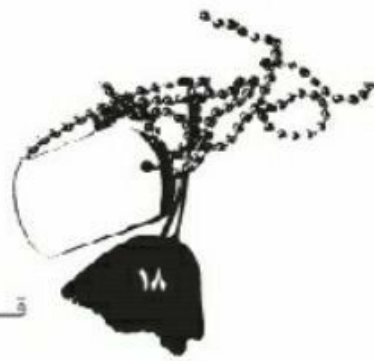
.....
۱. همان، به نقل از: امیر سرتیب عبدالحمید خمسنیدی.



دعوت به نماز در سیره شهیدان

برای نماز می‌جنگیم!

شهید آبخناسان برای مسائل اعتقادی و نماز، اهمیت فراوانی قائل بود و در سخت‌ترین شرایط، نماز اول وقت و جماعت را فراموش نمی‌کرد. در عملیات قادر، ایشان به دیدگاه تاکتیکی (جایی که با دشمن فاصله کمی دارد) آمد. آن شهید بلافاصله دستور داد تا چادری برای نماز برپا کنند تا نماز به جماعت برگزار شود. در آن موقع گلوله‌های دشمن بر سر ما می‌بارید، و برخی از نیروها برای شرکت در نماز جماعت ترس و نگرانی داشتند. شهید آبخناسان وقتی متوجه موضوع شد، گفت: عملیات ما و جنگ ما برای نماز است. به دنبال فرمایش آن بزرگوار، همه در نماز جماعت شرکت کردیم و نماز عاشقانه‌ای اقامه شد.^۱



تربیت نیرو با ترویج نماز

بعد از ملی شدن صنعت نفت، فضای دانشگاه از لحاظ فکری در دست چپ‌ها بود. در آن سال‌ها هرکس می‌خواست بگوید روشنفکر، ادعای کمونیستی و مارکسیستی بودن می‌کرد. کمونیست‌ها هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد تشکیلات زیرزمینی خود را داشتند و در دانشگاه‌ها فعال بودند. در آن شرایط بعضی از دانشگاه‌ها نمازخانه‌ای دایر کردند. دانشکده فنی هم جز نخستین دانشگاه‌ها بود که نمازخانه تشکیل داد؛ اما تعداد اندکی برای نماز آنجا می‌رفتند. شهید چمران به‌طور مداوم آنجا نماز می‌خواند؛ چون می‌خواست نمازخوان‌های دیگر هم جرئت کنند و به مسجد بیایند. خود شهید هم در دست‌نوشته‌هایش به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: از اینکه راز و نیاز خود با خدای خویش را فاش کنم، احساس گناه می‌کنم؛ چون رنگی از غرور و خودخواهی بر من زده، و صدق و اخلاص کاسته شده است. این را تحمل می‌کنم شاید دل دردمند دیگری با این راز و نیاز هماهنگ شود و در این دنیا غریب نمانم.

این نشان‌دهنده نیروسازی و کادرسازی شهید چمران است؛ وگرنه نمی‌خواست خودنمایی کند.^۱

.....
۱. به نقل از: مهندس مهدی چمران.



به عمل کار برآید...

امیر شهید صیاد شیرازی برای سخنرانی در بزرگداشت شهدای فیروزکوه دعوت شده بود. پس از مداحی و چند برنامه مرسوم دیگر از شهید صیاد خواستند سخنرانی کند. ایشان پشت تریبون قرار گرفت و با نام خدا و درود و صلوات بر پیامبر و آتش علیهم السلام سخنان خود را آغاز کرد و فرمود: روزی در جلسه مهمی خدمت حضرت امام بودیم. وقت نماز شد؛ امام وضو گرفت و به نماز ایستاد و ما هم به تبع امام فهمیدیم وقت نماز است و نماز بر همه چیز ترجیح دارد.

شهید صیاد با اشاره به وقت نماز به حضار فرمود: الان هم وقت نماز است؛ اگر خواستید بعد از نماز برای شما سخنرانی می‌کنم. صحبت را تمام کرد و صف‌های نماز تشکیل شد و همان‌جا در اول وقت، نماز جماعت برپا شد. این حرکت شهید صیاد برای همه حضار درس آموز بود و از چند سخنرانی، بیشتر در دل مردم اثر کرد. مردم متوجه شدند اگر کسی می‌خواهد راه شهدا را بیاموزد، باید رفتار آنان و اهتمامشان به انجام تکالیف الهی را تقلید کند.

نماز جماعت که تمام شد، مردم دوباره از شهید صیاد دعوت کردند تا از خاطرات شهدا و فرهنگ ایثار و شهادت برایشان سخن بگوید.^۱

۱. به نقل از: روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۵۷۷۴، ۲۰ اردیبهشت سال ۷۸، ص ۱۲.



فریاد آسمانی

آوازه‌اش همه‌جا پیچیده بود؛ فرمانده‌ای که هم شجاعتش بر سر زبان‌ها بود، هم ایمان و اعتقادش.

به پایگاه چهارم شکاری مأمور شده بودم. ظهر شده بود. دوست داشتم از نزدیک بینمش. سراغش را گرفتم؛ گفتند: در محوطه است. با تعجب گفتم: آنجا فقط یک نفر ایستاده که دارد اذان می‌گوید! گفتند: پس معلوم می‌شود اردستانی را نمی‌شناسی!

حساب کار دستم آمد. وقتی مقام اول یک مجموعه، بلند می‌شود و بی‌اعتنا به جاه و منصب مادی، وسط حیات اذان می‌گوید، یعنی اینجا حرف اول و آخر را نماز و احکام خدا می‌زند.^۱



دعوت به نماز در سیره شهیدان

عزم جهادی برای نماز

دید بچه‌ها جایی برای نماز جماعت ندارند. هرکس گوشه‌ای از پادگان روی سنگ و کلوخ به نماز می‌ایستد؛ بعضی‌ها هم به صورت پراکنده نماز جماعتی می‌خوانند. دستور داد حسینیه‌ای داخل پادگان دوکوهه بسازند تا نمازهای جماعت را آنجا برقرار کنند.

مدتی گذشت دید کسی برای ساخت حسینیه اقدامی نکرده است. علت را پرسید؛ گفتند: بودجه نداریم. گفت: اینجا یک صندوق می‌زنیم، هرکس رد شد مبلغی بیندازد تا حسینیه ساخته شود. خودش هم کلنگی برداشت و به زمین زد تا نشان دهد که برای ساخت حسینیه جدی است.

با پیگیری‌های او بالاخره حسینیه پادگان ساخته شد و جایی سرپوشیده برای اقامه نماز جماعت در اختیار رزمنده‌ها قرار گرفت. این طوری اشتیاق نیروها برای برگزاری نماز جماعت بیشتر شد.^۱

.....
۱. مریم برادران، یادگاران ۲: کتاب همت.



کار و نماز

خیلی‌ها با فرمانده لشکر کار داشتند؛ ولی نمی‌توانستند در ساعت مشخصی او را پیدا کنند. مسئولیت او طوری بود که وقت بیکاری نداشت. بیکاری که نه، اصلاً فرصت نبود اگر کسی با او کاری دارد، به راحتی بنشیند و با فرمانده خود صحبت کند. فرماندهی لشکر کاری سخت و پیچیده بود.

از طرفی فرمانده لشکر، فرمانده لشکر اسلام بود و باید به رسم مسلمانی، ارتباطش با زبردستان را تقویت می‌کرد و در هر فرصتی گامی برای خدمت به آنان برمی‌داشت.

برای حل این مسئله، ابتکار جالبی از خود نشان داد. نیم ساعت قبل از اذان به مسجد می‌رفت و می‌نشست؛ این‌گونه هر کس با او کاری داشت می‌دانست اگر هیچ‌جا دستش به فرمانده لشکر نرسد، نیم ساعت قبل از نماز می‌تواند او را در مسجد پیدا کند و به آسودگی حرفش را با وی در میان بگذارد. این ابتکار سردار شهید محمود کاوه، علاوه بر آنکه قدمی در راه رفع مشکلات و رسیدگی به امور زبردستان محسوب می‌شد، روشی غیرمستقیم برای جذب دیگران به مسجد بود و باعث می‌شد توفیق نماز جماعت نیز عاید دیگران شود!



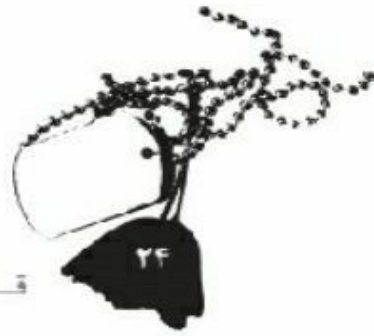
دعوت به نماز در سیره شهیدان

خنثی‌سازی توطئه‌های فرهنگی

از آموزش و پرورش یا همان وزارت فرهنگ رژیم شاه که انتظار نمی‌رفت به فکر آخرت بچه‌های مردم باشند؛ چراکه کار فرهنگی‌شان آموزش سرود و رژه دختران و پسران و این‌گونه کارها بود. مصطفی برای کار فرهنگی، منتظر اقدام دیگران نمی‌ماند. خودش دست‌به‌کار شد و گوشه هنرستان، کتابخانه‌ای راه انداخت. کتاب‌های انقلابی را به این بهانه دست بچه‌ها می‌رساند.

بعد هم رفقای را که دوروبرش جمع می‌شدند، به خط کرد و نماز جماعت را به راه انداخت. خبر به گوش ساواک رسید که یک بچه‌مدرسه‌ای توانسته شعائر دینی را احیا کند و هم‌سن و سال‌هایش را به صفوف نماز جماعت بکشاند. مصطفی نماز جماعت را در نظام آموزشی و پرورشی رژیم به راه انداخت که می‌کوشید پسران و دختران را از فرق سر تا نوک پا غرب‌زده تربیت کند.^۱

۱. براساس خاطراتی از شهید حجت‌الاسلام مصطفی رذائی‌پور، انتشارات روایت فتح



راز توفیق یک فرمانده

نیمه‌های شب، نفر اول بود که به مسجد می‌آمد. نماز شبش را در مسجد گردان می‌خواند. همین عمل خالصانه فرمانده گردان بود که نیروهایش را نماز شب‌خوان کرد؛ به طوری که گردان او به گردان مخلصان مشهور شد. نیروها از فرمانده‌شان می‌آموختند چگونه باید خود را به خدای خویش نزدیک کنند.^۱

بعد از آموزش‌های سخت شبانه، بچه‌ها به نماز شب می‌ایستادند. کسی نبود که نماز شب نخواند. یک شب قبل از اذان صبح در مسجد بودم. مسئول تبلیغات آمد که ضبط را روشن کند تا قرآن و اذان پخش شود. اشتباهی چراغ مسجد را روشن کرد. حاج احمد امینی بعد از سختی‌های آموزش شبانه که طاقت همه را ربوده بود، در گوشه مسجد به نماز ایستاده بود.^۲

۱. مرتضی سرهنگی، نماز، ولایت، والدین، ص ۳۸.

۲. عباس هاشمیان، نماز، ولایت، والدین، ص ۲۶.



دعوت به نماز در سیره شهیدان

شور نماز

در ایامی که شبانه‌روز برای تدوین و مونتاز فیلم‌ها در صداوسیما بودیم، وقت نماز که می‌شد، همین‌که قرآن شروع می‌شد، شهید سیدمرتضی آوینی قلم را زمین می‌گذاشت؛ لباس پوشیده و نپوشیده که گهگاه هم در طول مسیر می‌پوشید، بچه‌ها را صدا می‌کرد که نماز است و با جیبی که دم دست بود، به طرف مسجد بلال حرکت می‌کرد. کاری هم نداشت که کسی می‌رسد یا نمی‌رسد. مدتی صبر می‌کرد و بعد راه می‌افتاد.

بچه‌ها اشتیاق او را که می‌دیدند، انگیزه بیشتری پیدا می‌کردند. اتفاق می‌افتاد که بچه‌ها در طول مسیر سوار ماشین می‌شدند. ماشین پر از بچه‌ها می‌شد، به طرف مسجد بلال. همیشه از نخستین کسانی بود که وارد مسجد می‌شد...^۱

.....
۱. همسفر خورشید، ص ۶۳



تا آخرین نفس

غلامعلی پیچک فرماندهی دوست‌داشتنی بود. همهٔ بچه‌های گردان از اخلاق نیک و رفتار مؤمنانهٔ او لذت می‌بردند و سعی می‌کردند در همهٔ امور، او را سرلوحه و الگوی خود قرار دهند.

وقتی غلامعلی مجروح شد، دیدیم خون فراوانی از او می‌رود. حالش اصلاً مساعد نبود. ما هم امکانات درمانی چندانی نداشتیم. باید او را به عقب می‌رساندیم. بچه‌ها به تکاپو افتاده بودند تا هرچه زودتر فرماندهی را که بر قلب‌هایشان حکومت می‌کرد از آن وضع نجات بدهند. غلامعلی به شدت درد می‌کشید، با این حال خویشتن‌داری می‌کرد و ذکر می‌گفت.

به زحمت کمی خودش را بلند کرد. در واقع فقط توانست سرش را بالا بیاورد. بعد شروع کرد به نماز خواندن. او نمازش را به صورت خوابیده خواند. نماز را تمام کرد و اندکی بعد، پیش از آنکه بتوانیم او را به عقب منتقل کنیم، به شهادت رسید.

آن قدر بچه‌ها به او علاقه داشتند که از آن پس تصمیم گرفتند با تأسی به فرمانده شهید خود، نمازهایشان را سر وقت به جا بیاورند.^۱

.....
۱. براساس روایتی از مجموعه خاطرات شهید غلامعلی پیچک، سایت شهید آوینی.

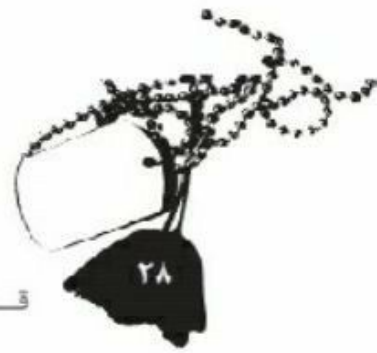


دعوت به نماز در سیره شهیدان

تسلیم نگاه شیدایی!

یک ساعتی مانده به اذان صبح، جلسه تمام شد، آمدیم گردان. قبل از جلسه همه رفته بودیم شناسایی. عبدالحسین طرف شیر آب رفت و وضو گرفت. فشار کار، بیشتر روی او بود و احتمالاً از همه ما خسته‌تر؛ اما بعد از اینکه وضو گرفت شروع به خواندن نماز کرد.

ما همه به سنگر رفتیم تا بخوابیم. فکر نمی‌کردیم او حالی برای نماز شب داشته باشد؛ اما او نماز شب را خواند. اذان صبح همه را برای نماز بیدار کرد: بلند شین نمازه. بلند شدیم؛ پلک‌هایمان را به هم مالیدیم؛ چند لحظه طول کشید. صورتش را نگاه کردم؛ مثل همیشه می‌خندید. انگار دیشب هم نماز باحالی خوانده بود. دیگر رویمان نشد که به خوابمان ادامه دهیم!



توپ و نماز!

قبل از انقلاب یک پایش در خیابان و مبارزه بود، پای دیگرش در ورزشگاه. صادق یک فوتبالیست حرفه‌ای بود که به دلیل آنکه از مبارزه بازنماند، دعوت مربیان بزرگ را نپذیرفت. بعد از انقلاب پایش به جبهه باز شد و در شمار فرماندهان موفق و دلیر سپاه اسلام درآمد. از طرفی هم از ورزش و رسالت فرهنگی خود را در قبال جوانان غافل نبود.

صادق مزدستان در فرصت‌هایی که به قائمشهر می‌آمد، تیم فوتبال شهید رجایی را تشکیل داد. فوتبالیست‌های موفق و جوان شهر، زود گردش جمع شدند، و تیمی حرفه‌ای به وجود آمد. صادق هم کاپیتان تیم شد. او با اخلاق نیکش روی همه اثر می‌گذاشت. خواندن نماز جماعت توسط بازیکنان تیم فوتبال، آن‌هم در مستطیل سبزرنگ و در مقابل چشم هواداران، کاری بدیع و زیبا بود که با ابتکار صادق انجام می‌شد. این حرکت ارزشی در فضای آن روز بسیار تأثیر گذار بود. هم بازیکنانی متوجه می‌شدند که باید به معیارهای اخلاقی، بیش از پیش پایبند باشند و هم تماشاگران یاد می‌گرفتند ارزش‌های دینی در رأس همه فعالیت‌هاست، و ورزش منهای اخلاق، ارزشی ندارد.

گاهی بعضی از تماشاگران هم به صفوف نماز می‌پیوستند و صحنه‌هایی زیبا از حاکمیت ارزش‌ها بر جان و دل جوانان را به نمایش می‌گذاشتند. تیم فوتبال شهید رجایی، نمونه یک تیم اخلاق‌محور شده بود.^۱

۱- برگرفته از آرشیو خاطرات کنگره سرداران شهید استان مازندران.



نماز، راز دیدار

شهید برونسی آن چنان به نماز و قرآن اهمیت می داد که من و خواهر و برادرانم را از همان سن خردسالی به یادگیری قرآن و خواندن نماز تشویق می کرد. هنگامی که از جبهه به خانه بازمی گشت، بچه ها را دور خود جمع می کرد و می گفت می خواهم شما را خمینی بار بیاورم و به ما آموزش قرآن و نماز می داد.

من ده ساله بودم و بسیار بازیگوش. یک روز پدر بعد از آموزش قرآن از ما خواست تا آن را بخوانیم. همه خواندند؛ اما بازیگوشی مانع شده بود تا من بتوانم قرآن را یاد بگیریم. آن روز شهید برونسی گفت: امروز نباید ناهار بخوری تا خیلی خوب قرآن را یاد بگیری! من هم قبول کردم و قرآن را یاد گرفتم. بعد از ظهر آن روز پدرم قبل از رفتن به جبهه به من گفت مهدی جان اگر قول بدهی نماز خواندن را یاد بگیری، وقتی برگشتم یک هدیه خوب برایت می آورم.

من هم قبول کردم که قرآن و نماز را تا برگشتن او خوب یاد بگیرم. طی مدتی به عشق برگشتن پدر به خواندن نماز و قرآن مسلط شدم؛ اما آن روز آخرین دیدار بود...^۱

.....
۱. خاطرات فرزندان سردار شهید عبدالحسین برونسی در مساحه با رجانوز.



قاطعیت برای خدا

با قایق گشت می‌زدیم. چند روزی بود عراقی‌ها راه‌به‌راه به ما کمین می‌زدند. سر یک آبراه، قایق حسین پیچید روبه‌رویمان. ایستادیم و حال و احوال کردیم. پرسید: چه خبر؟

- آره حسین آقا، چند روز بود قایق خراب شده بود. خیلی وضعیت ناجوری بود. حالا که درست شده، مجبوریم صبح تا عصر گشت بزنیم، مراقب بچه‌ها باشیم. عصر که می‌شه، می‌پریم پایین، صبحونه و ناهار و شام رو یکجا می‌خوریم. پرسید: پس کی نماز می‌خونی؟ گفتم: همون عصری. گفتم: بی‌خود. بعد هم وادارمان کرد پیاده شویم. همان‌جا لب آب ایستادیم نماز خواندیم.^۱



دعوت به نماز در سیره شهیدان

فرماندهی که مکبر شد

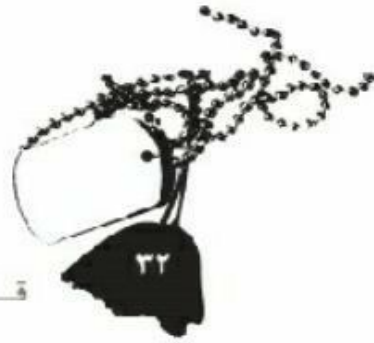
فرماندهی لشکر، کم جایگاهی نیست. چند هزار نیرو تحت امر یک فرمانده لشکر قرار دارند و او امرش را اطاعت می‌کنند.

حسین خرازی فرمانده لشکر بودی که خیلی‌ها او را فاتح خرمشهر و یکی از موفق‌ترین و نام‌آورترین فرماندهان سپاه اسلام می‌دانند.

برای نشان دادن اهمیت نماز، و اینکه بفهماند فرمانده لشکر خمینی در مقابل خدا و احکام شریعت، خاضع و مطیع است، وقت اذان رفت جلوی نمازخانه. چند نفر در صف اول برایش جایی باز کردند. حاج حسین خرازی با همان خنده همیشگی‌اش از آنان تشکر کرد. رفت جلوتر و در میان بهت همگان، میکروفون را گرفت و ایستاد به مکبری!

همه از این کار او تعجب کردند. به‌طور معمول مکبری را افراد کم‌سن‌وسال به عهده می‌گرفتند؛ اما این بار فرمانده یک لشکر فاتح و سربلند آمده بود و با افتخار برای اقامه فریضه الهی، تکبیر می‌گفت. این اقدام آموزنده شهید خرازی، درسی فراموش‌ناشدنی برای همه نیروها بود و روحیه‌شان را دوچندان ساخت.^۱

.....
۱. براساس روایتی از هم‌رزم شهید، پایگاه مرجع شهید حاج حسین خرازی.



یک پله بالاتر

ساعت یازده شب بود. توی قرارگاه نشسته بودیم و حرف می‌زدیم؛ صحبت از اراده انسان بود.

کسی پرسید: برای تقویت اراده چه باید کرد؟ مثلاً اگر کسی بخواهد شب‌ها کمتر بخوابد یا هر ساعتی که خواست بیدار شود، چه کار باید بکند؟ شهید محمد بروجردی هم در جمع ما بود. گفت: هر کس آیه آخر سوره کهف را قبل از خواب بخواند، هر ساعتی که بخواهد بیدار می‌شود.

حرفش برایمان جالب بود. تصمیم گرفتم این مطلب را همان شب امتحان کنم. آیه را چند بار خواندم و خوابیدم. صبح بیدار شدم. اوایل اذان بود. شهید بروجردی را دیدم که به نماز ایستاده بود. نمازش را که تمام کرد، گفت: مگه شما دیشب آیه آخر سوره کهف رو نخوندی؟ پس چرا خواب موندی؟!

- چرا؛ تصمیم داشتم اول اذان بیدار شوم، که شدم! چطور مگه؟

- آخه من فکر کردم می‌خواهی برای نماز شب بیدار شی.

گفته ایشان کنایه از این داشت که چرا برای نماز شب بیدار نشده‌ام. در دلم غوغایی به پا شد. خیس عرق شدم و شرمنده این همه بزرگی و جوانمردی.^۱

۱. سردار غلامرضا جلالی، آرشیو خاطرات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع).



دعوت به نماز در سیره شهیدان

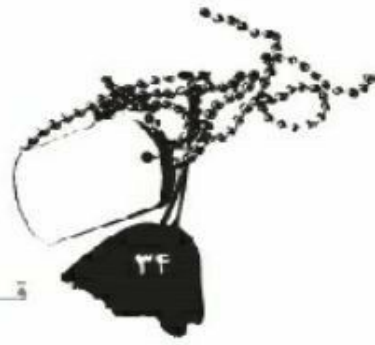
رسم نشیدایی

شهید سیدمجتبی هاشمی خودش را مبلغ نماز می دانست. قبل از انقلاب وقتی اذان می شد، در هر مکانی که بود، بی توجه به نگاه پرسشگر مردم می ایستاد و با صدای بلند اذان می گفت.

با تأکیدهای سید، رزمندگان جبهه فدائیان اسلام در ذوالفقاریه آبادان، نمازها را همواره در اول وقت و به جماعت می خواندند.

رسم دیگری که سیدمجتبی در میان نیروهای خود به یادگار گذاشت، این بود که قبل از هر عملیات و حمله‌ای، همه با هم بایستند و نماز بخوانند. همین روش تربیتی او بود که باعث شد حتی بعد از شهادتش و حتی در سال‌های بعد از اتمام جنگ، رزمنده‌های کوی ذوالفقاریه قبل از انجام هر کار مهم و سرنوشت‌سازی در زندگی شخصی، به نماز می ایستادند.^۱

۱. به روایت هم‌زمان شهید هاشمی، پایگاه مجازی خاطرات سیدمجتبی هاشمی.



نماز برای همه

مردی میان سال هر روز در نزدیکی مسجد جلوی مغازه اش می نشست، اما هنگام نماز به مسجد نمی رفت. سعید مستوفی که از کودکی دلش می خواست همه را جذب مسجد کند، یک روز به طرفش رفت و با رعایت ادب و متانت سلام کرد و پرسید: ببخشید آقا، ساعت دارید؟

- بله، دوازده و نیم است. می خواهی چه کار پسرم؟

- چیزی نیست می خواهم به مسجد بروم؛ خواستم بدانم چقدر تا شروع نماز فرصت دارم.

مرد خوشش آمد: آفرین پسر خوب؛ کمتر بجهای به سن و سال تو این قدر به فکر نماز است.

سعید فردای آن روز هم به سمت آن مرد رفت و سلام کرد. مرد با دیدن او لبخند زد؛ جواب سلامش را داد و پرسید: باز هم می خواهی بدانی ساعت چند است؟!

- نه عمو جان! این دفعه خواستم حالتان را بپرسم.

مرد کمی تعجب کرد. سعید پرسید: می بخشید عمو جان، شما که همسایه مسجدید، چرا موقع اذان به مسجد نمی روید؟ مرد تأملی کرد و گفت: دلیل خاصی ندارد پسر جان؛ همین طوری!

سعید حدیثی درباره ثواب نماز جماعت خواند، کمی هم توضیحش داد

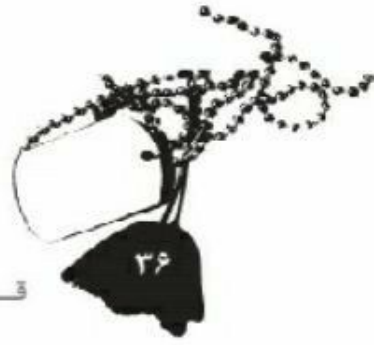


دعوت به نماز در سیره شهیدان

و بعد خدا حافظی کرد و به طرف مسجد رفت. مرد در فکر فرو رفته بود. ناگهان از جایش برخاست. سعید را صدا زد و گفت: صبر کن پسر، صبر کن وضو بگیرم، با هم به مسجد برویم.

آن مرد پایش به مسجد باز شد. مدتی بعد هم مسئولیتی را در مسجد پذیرفت و در شمار خادمان نماز و محراب درآمد.^۱

.....
۱. رضا عبداللهی صابر، تب و ثنیم، ص ۱۵ و ۱۸.



شهد گوارا

نماز خواندنش را که می دیدی احساس می کردی انگار لذتی بالاتر از آن برایش معنا ندارد. گوشت و پوست و استخوانش با نماز انس گرفته بود. همیشه با وضو بود. صدای اذان را که می شنید، هر جا که بود، می گشت و مکانی برای نماز پیدا می کرد. خودش می گفت: از چهارم دبستان تا کنون همه نمازهای پنج گانه را سر وقتش به جا آورده ام.

دوست داشتم بدانم چگونه با نماز آشنا شده است. تعریف می کرد: زمان کودکی، پدرم مرا به اتاقی دیگر می برد و در خلوت و با مهربانی و زبان کودکی مرا با ذکرهای نماز آشنا می کرد. پدر صبوری نشان می داد و نماز را کلمه به کلمه و با حوصله به من می آموخت.

علی نوری جانباز شیمیایی بود. لحظات آخر عمرش او را به حمام بردیم. زیبا و پاکیزه شده بود. انگار آماده وداع بود. رویش را به سمت قبله کرد و به آهستگی نماز خواند. نمازش مثل همیشه شیرین و تماشایی بود. مشغول راز و نیاز با معشوق حقیقی خود بود و ذکر او را بر لب داشت که مرغ جاننش پر گشود و قفس تن را به مقصد وصال و جاودانگی ترک کرد!



دعوت به نماز در سیره شهیدان

جای خالی نماز

مستقیم نصیحت نمی کرد؛ اما حرف هایش را طوری می زد یا کار هایش را طوری انجام می داد که افراد تشویق به انجام اعمال خیر و کسب ثواب بشوند. باینکه فرمانده بود و نیروها برای حرف هایش اعتبار خاصی قائل بودند، سعی می کرد توصیه های معنوی یا اخلاقی اش را از حالت دستوری خارج کند.

یک صبح جمعه که در مسیری می رفتیم، حسین گفت: بچه ها، ما که عجله نداریم. برویم نیم ساعتی شنا کنیم و بیاییم. همه استقبال کردند؛ چون شنا کردن در هوای گرم و شرجی جنوب، واقعاً لذت بخش بود. دقایقی قبل از بیرون آمدن هم حسین گفت: رفقا، حالا که توی آیم و روز جمعه هم هست، خوب است غسل جمعه هم بکنیم. پیشنهاد بجایی بود. بچه ها همان جا نیت کردند و غسل ارتماسی انجام دادند.

برای نماز اول وقت یا جماعت هم با همین روش تذکر می داد. گاهی به نیرو هایش می گفت: حالا که منتظر فلان کاریم و فرصتی باقی است، چند رکعت نماز قضا برای خودمان یا امواتمان بخوانیم. یا اگر شب بود و وقت تمرین نظامی و پیاده روی می گفت: خوب است چند دقیقه ای تا نفسمان جا بیاید نماز شبمان را هم بخوانیم.^۱

۱. روایتی از خاطرات سردار شهید حسین دهستانی، کنگره سرداران شهید استان یزد.



جایزه برای کودکان

مرتضی از منطقه که بازمی‌گشت، وقتش را برای مسجد می‌گذاشت. مقید بود تا آنجا که ممکن است با صدای خودش در وقت نماز، اذان بگوید. یک کار جالب دیگری هم انجام می‌داد که بسیار تأثیرگذار بود. او بچه‌های کوچک را که به مسجد می‌آمدند، دور خود جمع می‌کرد و با محبت و حوصله، به آنان نماز یاد می‌داد. هریک از بچه‌ها که می‌توانست نماز را خوب و درست بخواند یک جایزه از مرتضی می‌گرفت.

این روش او در بین اهالی روستا دهان‌به‌دهان می‌چرخید و باعث می‌شد بچه‌های دیگر هم به مسجد بیایند و سعی کنند نماز خواندن را خوب و بی‌غلط بیاموزند و از دست مرتضی جایزه‌ای بگیرند.

خیلی از مردان و زنان مؤمن روستا، یادگیری نمازشان را مرهون زحماتی‌اند که شهید مرتضی شادلو در زمان کودکی‌شان برایشان کشیده است.^۱

۱. بنیامین شکوه‌فر، سردار کوهستان، ص ۵۶.



دعوت به نماز در سیره شهیدان

کار همیشه هست!

مهدی اگر در جبهه بود که هیچ؛ اما وقتی به روستا می‌آمد، از صبح همراه پدر و مادر به باغ می‌رفت و در کارها به آنان کمک می‌رساند. آن روز، جمعه بود و کارهای مربوط به باغ تا ظهر طول کشید. نزدیک ظهر، مهدی دست از کار کشید و رو کرد به پدر و مادرش و گفت: وقت اذان است، برویم نماز جمعه، نماز را بخوانیم و برگردیم.

مادر گفت: این همه کار روی دستمان مانده؛ برای چه برویم نماز جمعه؟ همین جا نمازی می‌خوانیم و به کارمان ادامه می‌دهیم.

مهدی با مهربانی و لبخند شروع کرد به صحبت: کار همیشه هست، کار دنیا هیچ وقت تمامی ندارد. شما که می‌خواهید نماز بخوانید، خوب چه بهتر که این نماز را به جماعت بخوانید و خدا را بیشتر از خودتان خشنود کنید. به نماز جمعه هم که برویم و صفوف آن را مستحکم کنیم، دشمن را روسیاه و مأیوس کرده‌ایم....

حرف‌هایش به دل پدر و مادر نشست. همه با هم بلند شدند و به سمت مصلاهی نماز جمعه حرکت کردند.^۱

.....
۱. حمیدرضا بی‌تقصیر، بالابانستان: زندگی‌نامه و خاطرات سرداران شهید معلم: قوام، یغمایی، جعفریان، شهابیان و براهتی، ص ۸۲.



بانگ مهربانی

در تمام مدتی که من با شهید محمود پایدار بودم، نماز شبش را ترک نکرد و همیشه با وضو بود. برای هر کاری وضو می گرفت. وقتی می خواست به شناسایی برود، وضو می گرفت. وقتی می خواست تمرینات صبحگاهی را شروع کند، وضو می گرفت؛ حتی برای سخنرانی و غذا خوردن. یک بار قرار بود به اتفاق سردار سلیمانی و سردار رحیم صفوی رأس ساعت سه بعد از ظهر جلسه ای تشکیل شود. سردار سلیمانی پرسید: پس پایدار کجاست؟ چرا نیامده؟ رفتیم به سراغش. دیدیم کنار تانکر آب نشسته و وضو می گیرد. گفتم: سردار سلیمانی سراغ تو را می گیرد؛ همه در جلسه حاضرند. گفت: هنوز مدتی تا شروع جلسه مانده؛ در وقت مقرر به جلسه می آیم؛ ما به خاطر همین نماز است که به جبهه آمده ایم.

وقتی موقع نماز می شد گاه می ایستاد و اذان می گفت. با صدای اذان او همه وضو می گرفتند و نماز می خواندند. گاهی هم موقع نماز به همه چادرها سر می زد و با صدای مهربان و پر عطفش می گفت: رزمندگان اسلام، فدایتان شوم! نمازتان را فراموش نکنید.

هیچ وقت نشد که شهید پایدار با اصرار از بچه ها بخواهد که نماز بخوانند. او یک بار می گفت و می رفت؛ ولی با شنیدن صدای او کسی نبود که از جایش برنخیزد و وضو نگیرد.

سردار سلیمانی به شهید پایدار، لقب سلمان پایدار داده بود. شهید پایدار مثل سلمان فارسی، عابد، صبور و جهادگر بود.^۱

۱. عباس هاشمیان، نماز، ولایت والدین، ص ۲۳-۲۵.